

گفت‌و‌گو → منتهی قفربازان

گفت‌و‌گو با غزاله سلطانی درباره مستند «و آسمان آبی»

استاد یک مرد هزارساله است

غزاله سلطانی کارگردان جوانی است که فیلم « **و آسمان آبی**» او این روزها بر پرده اکران است. این فیلم مستندی درباره بخش‌هایی از زندگی عزت الله انتظامی است با غزاله سلطانی درباره نحوه ساخت این فیلم گفت و گو کردیم.

–چطور شد سراغ ساخت فیلمی درباره استاد انتظامی رفتید؟

نهای این فیلم حدود سه سال پیش کاشته شد. من جسارت کردم و این طرح کوتاه را نوشتم و بعد هم به آقای انتظامی نشان دادم. با هم در مورد طرح خیلی حرف زدیم. من آشنایی دوری با ایشان داشتم و بارها فیلم‌هایشان را دیده بودم و کتاب‌های درباره ایشان را خوانده بودم. خدا را شکر ایشان هم طرح را دوست داشتند و از آنجا کار کردن روی آرشیوها و مدارک و عکس‌های قدیمی را آغاز کردیم. مدارکی بود که استاد ۴۰ سال با وسواس زیاد آنها را جمع کرده بودند؛ دنیای عکس، روزنامه، نمایشنامه. مطالعه روی اینها همه کمک کرد که ایشان را بهتر بشناسم. صدای خانواده و تئاترهای ایشان را که روی ریل‌های صوتی بود و خودشان هم فراموش کرده بودند پیدا کردیم و آنها را به سی‌دی تبدیل کردیم و برای اولین بار صدایی از تئاتر امیراسلان در این کار استفاده شد.

–هدف شما از ساخت این فیلم چه بود؟

به نظر من دیگر از فیلم‌هایی درباره زندگی کاری یک بازیگر اشباع شده بودیم و من خواستم بخش دیگری از زندگی او را بررسی کنم و به مخاطب نشان دهم؛ زاویه‌هایی از زندگی یک هنرمند مردمی که تا به حال ندیده‌ایم. همکارانش او را سر کار دیده‌اند و دوستانش در جمع. در خلوت استاد چه می‌گذرد؟ استاد انتظامی به ما اجازه داده بودند که وارد خلوت‌شان شویم و این اتفاق کوچکی نبود.

–فیلمبرداری چطور پیش رفت؟

من ابتدا اتود زدم، با هندی‌کم فیلمبرداری کردیم، مقداری هم عکاسی انجام دادم. مقداری که فیلمبرداری کردم مجبور شدم به کانادا برگردم و بعد دوباره کار را ادامه دادیم. از سبوی دیگر به خاطر راش‌های زیاد فیلم تدوین هم شش تا هفت ماه طول کشید. ما حدود ۸۰۰ ساعت فیلم داشتیم. طی صحبت‌ها با خانم مهاجر و آقای قلی‌پور همه ما یک نگرانی خاصی داشتیم که نکند فیلم در شأن استاد از آب درنیاید یا ایشان فیلم را نپسندند. ما داشتیم درباره یک اسطوره هزارساله فیلم می‌ساختیم. همه تلاشم را کردم که از خط قرمزهای این اسطوره بودن رد نشوم.

–ساخت فیلم بلند ایده خودتان بود؟

زمانی که سر تدوین بودیم به زمان ۷۵ دقیقه رسیدیم برای فیلم. اما ایده اینکه فیلم ۳۵ میلیمتری شود را آقای قلی‌پور تهیه‌کننده فیلم داشتند. البته شانس بزرگی برای من بود و این اتفاق باعث خوشبختی من است.

–درباره حضور فیلم در جشنواره‌ها چه نظری دارید؟

فیلم در جشنواره فجر سه شب نمایش داده شد. یک بار هم در ونکوور نمایش دادیم؛ در برنامه بزرگداشت ۷۰ سال فعالیت بازیگری استاد که آنجا با استقبال کم‌نظیری مواجه شد. در جشنواره حقیقت هفته آینده هم در بخش مشاهیر و مفاخر نمایش می‌دهند.

– برای شرکت در جشنواره خارجی اقدامی نکردید؟

این فیلم صرفاً وجه کاری یک بازیگر نیست؛ گوشه‌هایی از زندگی واقعی اوست و باید کسی او را بشناسد و فیلم‌هایش را دیده باشد تا فیلم برایش جذاب شود. حتماً برای یک مخاطب خارجی که کارهای استاد را می‌شناسد جذابیت‌هایی دارد و اگر شرایطی برای جشنواره‌های خارجی داشته باشیم از آن استقبال می‌کنیم.

– در مورد این فیلم نکاتی مطرح شده مثلاً اینکه ناگفته‌های زیادی درباره زندگی ایشان بوده که در فیلم نیست. در این باره چه توضیحی دارید؟
من قصد نشان دادن واقعیت زندگی استاد بود. به این نوع چیدمان در روایت هم با همفکری خانم مهاجر رسیدیم. هنر یک مقوله سلیقه‌ای است و شاید اگر کس دیگری فیلم را می‌ساخت حتماً با نگاه و سلیقه و زاویه دیگری این فیلم ساخته می‌شد. من با توجه به مطالعات و مستنداتی که داشتم و می‌دیدم این شیوه را برای فیلم انتخاب کردم. سعی کردم نقاط زندگی‌شان همان طور شود که در کتاب گفته بودند یا از خودشان شنیده بودم در فیلم نمود داشته باشد مثلاً ورود به دانشگاه یا افتتاحیه تئاتر سنگلج. استفاده از صدای نمایش‌های امیراسلان و ترگدن که همه اینها نقطه‌های عطف کاری ایشان هستند. به گمان من این



نکات به تماشاکر کمک می‌کند بازیگر را بهتر بشناسد و برای شناخت بیشتر او سراغ آثار دیگر درباره او برود.

–نظر خودشان درباره کار چه بود؟

خدا را شکر فیلم را دوست داشتند و با کار موافق بودند. اول هم شرط‌شان این بود که کار را ببینند و اگر راضی نبودند پخش نشود.

–یک مستندساز چقدر باید به موضوعی که درباره‌اش فیلم می‌سازد نزدیک باشد؟

خیلی باید نزدیک باشد. من برای اینن کار تمام فیلم‌ها را بارها دیدم، نقدها و نوشته‌های مطبوعات را خواندم و کتاب درباره ایشان را نیز مطالعه کردم. با خود ایشان بسیار حرف زدم. در نهایت سعی کردم کاری که درباره یک اسطوره می‌سازم، مورد پسند مخاطب قرار گیرد.

–ساختن فیلمی درباره کسی که آنقدر محبوب است دشوار بود؟

بله خیلی، درست‌مثل این بود که بخواهیم درباره رستم که اسطوره است فیلم بسازیم. هر کس رستمی در ذهن دارد و دوست دارد چیزی که بر پرده می‌بیند به ذهنیتش نزدیک باشد. و کوچک‌ترین خطایی ممکن است تصویر او را خراب کند. من نمی‌خواستم فقط زندگی کاری او را نشان دهم، قصد نشان دادن بخش‌هایی بود که مردم تا حالا ندیده‌اند و قطعا پشت زندگی شخصی‌هر هنرمندی نگاه اجتماعی و سیاسی هم وجود دارد. و تمام هدفم این بود که چیزی بسازم که واقعیت این اسطوره را از بین نبرم.

–حرف آخر؟

من باز هم از صبوری و بزرگواری استاد انتظامی سپاسگزارم که اگر نبود، این فیلم ساخته نمی‌شد؛ از مجید انتظامی که با همه شرایط سخت آن روزها برای موسیقی این فیلم وقت گذاشت، از قاسم قلی‌پور که همفکری‌هایش همیشه راهگشا بود، از مستانه مهاجر که پر از انرژی و همراه من بود و از فلور انتظامی که با یک دنیا لطف و مهربانی میزبان ما بود.

۱۵ سیپنمای ایران

گفت‌و‌گو با عزت‌الله انتظامی

دنیا که این جور نمی‌ایسته

◀ الهه خسروی‌گانه

– بالاخره مستند «و آسمان آبی» اکران شد و ظاهراً شما از واکنش مردم راضی هستید.

بله راضی‌ام. خدا را شکر. چون دلم می‌خواست مردم من را همان جوری که هستم ببینند. من همیشه به دنبال واقعیتم. مستند هم یعنی یک امر واقعی. دلم می‌خواست مردم ببینند که من هم مثل خودشان زندگی می‌کنم، مثل خودشان توی صف می‌ایستم و از هیچ امکانات خاصی هم بهره نمی‌برم. واقعیت این است که هنرمندان ما در شرایط خیلی سختی زندگی می‌کنند؛ در شرایطی که ممکن است کسی باورش نشود. زمان آقای خاتمی طی طرحی به نام تکریم مبالغی به هنرمندان داده می‌شد. خیلی‌ها با همان صد هزار تومان زندگی کردند. با همان بن‌های شهروندی که از شهرداری گرفتایم. وگرنه منبع درآمد دیگری نداشتند. به هر حال زندگی من این چیزی بود که شما در فیلم دیدید. یعنی مثلاً برادرم می‌دانسد من چه جوری زندگی می‌کنم. توی فیلم مستند باید زندگی آدم معلوم شود به خاطر همین همان کارهایی را کردم که همیشه انجام می‌دادم. چون مردم یک تصویر از آدم توی ذهن‌شان هست که دوست دارند همیشه همان تصور را روی صحنه ببینند. به خاطر همین است که حالا بعد از این همه سال هنوز هم که می‌خواهم روی صحنه بروم از زور استرس و نگرانی تپش قلب می‌گیرم. یک ترسی توی وجود هست که اسمش را می‌شود گذاشت احترام مردم. برای همین است که همیشه هر نقشی را بازی نمی‌کنم. نمی‌خواهم مردم را از خود ناامید کنم. نمی‌خواهم خلاف آن چیزی ظاهر شوم که آنها از من انتظارش را دارند. به طور کل یک عده هستند که کار می‌کنند و تون می‌خورند، یک عده‌ای هم هستند که درست‌است کار می‌کنند و پول می‌گیرند ولی عاشقانه کار می‌کنند. هر پیشنهادی را قبول نمی‌کنند و هر جایی بازی نمی‌کنند. مثلاً از سریال بازی کردن خوشم نمی‌آید. یکی از دوستان چند وقت پیش می‌گفت هیچ‌نخستی حسلب کنی ببینی اگر سریال‌ها را قبول می‌کردی الان چه پولی دست گرفته بود؟ گفتم نه، چون مهم نیست. اصلاً از سریال خوشم نمی‌آید.

– در این فیلم چه بخشی از واقعیت‌های زندگی شما نشان داده شد؟ آیا این طور بود که تصمیم بگیرید بخشی از واقعیت را نشان بدهید و بخش‌هایی را همچنان مسکوت بگذارید؟

خصوصیت این مستند این بود که کاری با فیلم‌های من نداشت که بیاید بهترین سانس‌ها را قیچی کند و بگذارد توی فیلم که تماشاجی هم خوشش بیاید. برای او مهم این بود که بلدان من توی خانه‌ام چه می‌کنم، یا وقتی بیرون می‌روم چطور رفتاری دارم. خب من هم چه کار می‌کنم؟ مثل همه بچه‌هایی که سابقه تئاتری دارند عمده وقتشان به مطالعه می‌گذرد. بیشتر گفتار مطالعاتیم. تلویزیون که خیلی کم نگاه می‌کنم. اگر هم سناریو داشته باشم که همه تیرویم را می‌گذارم روی آن. یک مقداری هم خود زندگی روزمره است. بچه‌های من گذرانمه آلمانی دارند. یکی‌شان از وقتی رفته آلمان فقط دو بار به ایران آمده. مجید هم که ایران است خیلی گرفتاری دارد. همه‌اش دنبال کارهای هنری و موسیقی خودش است. این یعنی چی؟ یعنی اینکه ما اکثر مواقع تنهایم. در حالی که اگر خانواده به من دختری می‌داد، شوهری می‌کرد و بچه‌ای داشت مسلماً روز‌های جمعه می‌آمدند سراغ

روزهای خودم.

عیدهای زیادی بوده که من و زنم تنها بودیم. کسی را نداشتیم برویم دیدنش و اگر هم بوده یا آنها نبودند یا ما ماشین نداشتیم که برویم سراغ‌شان.

یک چیز خاصی است که از بیرون یک عکس‌العمل

سال پنجم ■ شماره ۱۱۰۱ ■ دوشنبه ۱۰ آبان ۱۳۸۹

رویه‌روی عزت‌الله انتظامی که پنشینی دلت برای خیلی چیزها تنگ می‌شود؛ برای غلامحسین ساعدی که نمایشنامه‌ها و فیلمنامه‌اش را همین آدم روی صحنه و جلوی دوربین آن جور جان می‌بخشید؛ جوری که تا عمر داری چشم‌های غمگین مش حسن را از یاد نمی‌بری، برای علی حاتمی و غربت حاجی واشنگتن؛ آنجا که بر لاشه آن گوسفند ساطور می‌کوبید و فریاد می‌کشید نزول باران از تصدق سر اعلیحضرت و خشکسالی به خاطر گناه رعیت است (نقل به مضمون)، یا برای رخشان بنی‌اعتماد و تنهایی مردی که فقط کسی را می‌خواست که نگاهش کند، ببیندش و اگر شد دوستش داشته باشد. عزت‌الله انتظامی همه اینها هست. در عین حال هیچ کدام‌شان نیست. نمی‌توانی بگویی به کدام یک از نقش‌هایش شبیه است و با کدام یک فاصله دارد. نمی‌توانی بفهمی کدام یک از آن آدم‌ها در وجودش تنه‌شنین شده یا هنوز دارد نفس می‌کشد. از همه آنها نشانی در خود دارد و با این حال خودش



من. اما این جوری نیست. به همین دلیل وقتی می‌بینم هیچ کس را ندارم سعی می‌کنم خودم کارهایم را انجام دهم. مثلاً وقتی می‌خواستم رانویم را عمل کنم حتی به همسرم نگفتم. گفتم حالا می‌روم بیمارستان یک عکسی از پاهایم می‌اندازم ببینیم چه می‌شود. رفتم عمل هم کردم و دو روز بعد بهشان خبر دادم که بیاید من را ببرید. حتی به مجید هم نگفتم چون می‌دیدم برایشان مشکل درست می‌شود. توی این ترافیک هی بخواهند رفت و آمد کنند و بیایند و بروند. چه کاری است. به هر حال این تنهایی همیشه با من هست. درست است متاهلی، درست است رفت و آمد داری ولی در نهایت من و همسرم هر دو تنهایم. او هم مدام توی خانه است. یا تلویزیون نگاه می‌کند یا سرش را به کاری گرم می‌کند.اقوامش همه دورند. اقوام من هم گرفتار. خیلی دلم می‌خواست من هم مثل برادرهایم بودم. زندگی آنها را داشتم. چون آنها دختر دارند و روزهای جمعه خانه‌شان قیامت است. در هر صورت این تنهایی توی این فیلم در آمده.همین حرف زند با ساستو هم از روی تنهایی است. وقتی می‌خواهیم برویم سفر می‌گذارمش پشت پنجره و بیش میگم پس‌ما رفتیم‌ها! در واقع دارم با خودم حرف می‌زنم – این از عوارض سن بالااست.

– چرا حضور همسر تان در فیلم خیلی کم‌رنگ است؟
بله فیلم زیاد گرفته شده ولی مشکل داشتیم. هر کاری کردید جور نشد.

– با این حال تنهایی شما و همسر تان خوب در آمده است.
عیدهای زیادی بوده که من و زنم تنها بودیم. کسی را نداشتیم برویم دیدنش و اگر هم بوده یا آنها نبودند یا ما ماشین نداشتیم که برویم سراغ‌شان. یک چیز خاصی است که از بیرون یک عکس‌العمل

می‌خواهد حرف خود را به هر کرسی نشاناند و خود را تثبیت کند. واقعیت قد علم می‌کند (صحنه‌ای از کار روزمره، رانندگی کردن، با کسی دیدار کردن، در مراسمی مثل اجرای کنسرت حضور یافتن و…) ابتدا به انتها ندارد. فیلم با صحنه‌ای از «کنون» آغاز می‌شود. صحنه‌ای از گفت‌وگو با یک عروسک. که این خود مرزهای واقعیت و تخیل را در هم می‌شکند. و گاهی به صحنه چند بار در طول فیلم تکرار می‌شود. به دلیل همین رفت و آمد هست که می‌گویم فیلم خطی نداریم. صحنه‌هایی هم داریم که مونولوگ است که بسیار عمیق هم هستند.

روایت واقفیت در لحظاتی رخ می‌دهد که پاکت شیر خریده می‌شود، نان سنگکی سفارش داده می‌شود یا ما صحنه‌ای از تعمیر لامپی قدیمی حتی با ذکر هزینه این تعمیر (۲۵۰۰ تومان) مواجهیم. این چیزهای جزئی و ملموس روایت عینی واقعیت است. حتی همین روایت واقعیت خود حکایت از متناقضیت یعنی قضاوت در مورد خود یا نوعی نقد خود نیز دارد. آنجا که انتظامی می‌گوید تو برای تعمیر قیمت خوبی پرداخت کردهای، من اگر بودم پنج هزار تومان می‌دادم. اما روایت روایت زمانی رخ می‌دهد که انتظامی از سنگلج صحبت می‌کند، از بازی در فیلم گاو می‌گوید یا از شوقش برای درس

شوق روزانه

شکل دیگری است؛ شکل کسی که حواسش به خیلی چیزها هست؛ به ستاره‌های گمشده روزهای دور سینما، به مردمی که هیچ پناهی ندارند و به آدم‌هایی که دست‌شان به هیچ کس و هیچ جا بند نیست. حواسش هست که توی دنیای تئاتر چه خبر است و خوب می‌داند که در سینما دارد چه اتفاقاتی می‌افتد. در ۸۰ سالگی به معنای واقعی کلمه کار می‌کند و بار سنگین «تنهایی» را به دوش می‌کشد؛ تنهایی عربانی که بعضی وقت‌ها لایه‌لای جمله‌ها و نگاه‌هایش بیرون می‌زند تا او با همان غرور همیشگی دوباره پنهانش کند. با این حال نگران تنهایی خیلی‌ها هم هست. حرف آدم‌ها که می‌شود اولین جمله‌اش درباره آنها با همین مضراب به گوش می‌رسد: «اونم تنهاست، می‌دونی، هیچ کس رو نداره.» بهانه گفت‌وگوی ما با عزت‌الله انتظامی مستند «و آسمان آبی» بود؛ فیلمی به کارگردانی غزاله سلطانی درباره زندگی و شخصیت آقای بازگر. هر چند هنوز ناگفته‌ها بسیار است؛ حرف‌هایی برای نگفتن.



هم همین یک تکه نوار را پیدا کردیم که هست. توی حسینیه ارشاد از بازار می‌آمدند می‌ریختند و می‌روند بهم همین جور. بوبین زهر یادیم هست با خنم خورش و اینها ماشین گرفتیم و خرت و پرت خریدیم و رفتیم تا جایی که دیگر نگذاشتند جلو برویم. به خاطر بو چرا نکند آدم؟ وقتی من می‌توانم گرگی از کار کسی باز کنم چرا نکنم؟ همه این کار را نمی‌کنند. مثلاً سر بچه افغان را دوستان من ازم می‌پرسیدند تو می‌خوای شهرت به دست بگیری؟ من می‌گفتم خدا پدرت رو بیمارزه از کی تا حالا گدایی کردن شهرت می‌آورد؟ البته گدایی نبود. چرا گدایی؟

– چه حرف‌های ناگفته‌ای مانده که در این فیلم زده نشده و دل تان می‌خواهد گفته شود؟
نه برای من بس است. حالا ممکن است از وجوه دیگری بخواهند به آدم بپردازند، نمی‌شود تعیین تکلیف کرد. اما زندگی من همین فیلم است. اگر شما ببایی و خانه ما پنهان شوی می‌بینی من همین کارها را می‌کنم. تمام جفته مشغول کارم. ممکن است فردا کس دیگری پیدا شود که بخواهد از یک نگاه دیگر مستند بسازد. پسر من که تازه از آلمان آمده رفته این فیلم را دیده. از در که آمد تو من را بغل کرد و گفت بابا خیلی قشنگ است. آدم می‌تواند تمام افتخاراتش را ردیف کند و به مردم نشان بدهد اما اینکه دیگر مستند نیست. واقعی نیست. مردم ما را می‌شناسند و بیشتر دل‌شان می‌خواهد بلداند ما در خانه‌ام چه می‌کنیم. من اعتقادم این بود که سطح سواد و فهم نسل جوان از ما بهتر است. ما کور بودیم. توی خاک و خل بزرگ شدیم. من واقعاً به نسل جدید اعتقاد دارم. جوان‌های ما که کار می‌کنند از هر زاویه‌ای کار خوبی می‌کنند و نسل تو است که وطن‌ساز است و از بین هم نمی‌رود. رودخانه هنر همیشه بهترین مسیر را پیدا می‌کند و به سرعت جلو می‌رود. با فرهنگ و شعور و دانش. دنیا که این‌جور نمی‌ایستد که!

● حمیدرضا شعیری> ●

و از این صحنه‌های سیال در فیلم زیاد داریم، مثل باران، برگ درختان، بوته‌ها، آسمان و غیره که از لایه‌لای آنها می‌توانیم چیزها را ببینیم. خطی نبودن فیلم این امکان را فراهم کرده است تا فیلم کمی به ساختار لوگویی نزدیک شود (اگرچه این حرکت در فیلم کامل نشده است)، یعنی ببیند هم بتواند در جاهایی از فیلم مشارکت کند و قطعات را خودش کنار هم بگذارد. به همین دلیل است که فیلم مستند در فیلم مستند، عکس در فیلم با نقاشی و کاریکاتور در فیلم داریم. خطی نبودن «و آسمان آبی» باعث شده است تا روایای مختلف انتظامی را هم از نظر خودش، هم از نظر راوی، هم از نظر دوربین، هم از نظر هم‌گفته‌پردازان یا همراهان انتظامی و هم از نظر گفته‌پردازان غایب (مثلاً همان کاریکاتوری که از چهره او در فیلم دیده می‌شود) داشته باشیم. و بالاخره در صحنه یونسکو دوباره انتظامی سنتز تاریخ و فرهنگ یک ملت می‌شود و ما می‌گوییم: سنگلج. سنگلج در «آسمان آبی» نماد یک آغاز، نماد یک هویت، نماد یک فرهنگ و نماد هنر است. در مجموع «و آسمان آبی» مستند زندگی انتظامی به معنی واقعی کلمه نیست، بلکه مستند هویت‌نشانه‌ای و فرهنگی یک ملت است. «و آسمان آبی» رجوع به حافظه فرهنگی و ملی در قالب‌های هنری و زیبایی‌شناختی است.

● **دانشیار دانشگاه تربیت مدرس**